

واژگان دوازدهم

درس ستایش

- **مَلِک:** خداوند – پادشاه (جمع: «ملوک») (مَلِک: فرشته، جمع: ملائک) (مَلِک: سرزمین، جمع: املاک)
- **فضل:** بخشش، کرم
- **پوییدن:** حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست و جوی چیزی، تلاش، رفتن
- **سزا:** سزوار، شایسته، لایق
- **حکیم:** دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نامهای خداوند تعالی؛ بدین معنا **جلال:** بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی دهد.
- **کریم:** بسیار بخشنده، بخشاینده، از نامها و صفات خداوند (سخی، گشاده دست)
- **رحیم:** بسیار مهربان، از نامها و صفات خداوند (رئوف)
- **نماینده:** آن که آشکار و هویدا می کند، نشان دهنده (نماینده فضل: مظهر بخشش / مصدر: نمودن)
- **روی:** چاره، امکان، راه (چهره، نوعی فلز)
- **ذکر:** یاد (جمع مکسر: اذکار) ● **درگاه:** آستانه در، جلو در، پیشگاه (حضرت) ● **عظیم:** بزرگ، بلند مرتبه، (خطیر، معظم) ● **سزاوار:** شایسته، درخور، لایق ● **تعز من تشاء و تذلل من تشاء:** عزیز می گردانی هر کس را که بخواهی و خوار می گردانی هر کس را که بخواهی.

درس اول

شکر نعمت

- **منت:** سپاس، شکر، نیکویی
- **مفخر:** هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه ناز و بزرگی
- **عزوجل:** گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است. (بعد از ذکر نام خداوند به کار می رود). ● **صفوت:** برگزیده، برگزیده از افراد بشر
- **مزید:** افزونی، زیادی
- **تممه:** باقی مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال
- **ممد:** مددکننده، یاری رساننده
- **مفخر:** هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه ناز و بزرگی
- **عزوجل:** گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است. (بعد از ذکر نام خداوند به کار می رود). ● **صفوت:** برگزیده، برگزیده از افراد بشر
- **تممه:** باقی مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال
- **ممد:** مددکننده، یاری رساننده

- **مفرح:** شادی بخش، فرح‌انگیز
- **تقصیر:** گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن
- **خوان:** سفره، سفره فراخ و گشاده (بساط، سماط)
- **فاحش:** آشکار، واضح
- **وظیفه:** مقرری، وجه معاش
- **روزی:** رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هرکس روزانه به دست می‌آورد. • **جسیم:** خوش اندام
- **یا به او می‌رسد؛**
- **نسیم:** خوشبو
- **وظیفه روزی:** رزق مقرر و معین
- **منکر:** زشت، ناپسند
- **فراش:** فرش گستر، گسترده فرش
- **دایه:** زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند. • **اعراض:** روی گردان از چیزی، روی گردانی، انصراف
- **بنات:** دختران (مفرد: بنت)
- **نبات:** گیاه، رستنی
- **قبا:** جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دوطرف
- **پیش را با دکمه به هم پیوندند.**
- **معترف:** اقرار کننده، اعتراف کننده
- **ورق:** برگ
- **واصفان:** ج و اصف، وصف کنندگان، ستاپندگان
- **قدم:** آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن
- **حیله:** زیور، زینت
- **موسم:** فصل، هنگام، زمان
- **تحریر:** سرگستگی، سرگردانی
- **ربیع:** بهار
- **منسوب:** نسبت داده شده
- **عصاره:** آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشیره، شیره
- **مراقبت:** در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و
- **(هم‌خانواده: عصیر)**
- **یقین بر این که خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر**
- **اوست. نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق**
- **ناک:** درخت انگور، رز
- **شاهد:** عسل؛ شاهد فایق: عسل خالص
- **مکاشفت:** کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح
- **فایق:** برگزیده؛ برتر
- **عرفانی، پی بردن به حقایق است.**
- **باسق:** بلند
- **معاملت:** اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی،
- **کاینات:** همه موجودات جهان (مفرد: کاینه)
- **در متن درس، مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است**
- **انبساط:** حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن
- **کرامت کردن:** عطا کردن، بخشیدن
- **بنان:** انگشت (جمع: بنانات) به معنی مفرد نیز آمده.

طاعت: بندگی، فرمان بردن، طوع • **قربت:** نزدیکی • **به شکر اندرش:** در شکرش • **بر آمدن:** بالا آمدن • **ذات:** وجود، هستی •
بر آید: حاصل شود، عملی است. • **اعملوا آل داود شکرا و قليل من عبادی الشکور:** ای خاندان داود، سپاس گزارید و عده کمی از
بندگان من سپاس گزارند (سبا، آیه ۱۳) • **عذر:** بهانه، توبه • **سزاوار:** شایسته • **باران رحمت (اضافه تشبیهی):** رحمت مانند باران
است. • **خوان نعمت (اضافه تشبیهی):** نعمت مانند سفره است. • **بی دریغ:** بی مضایقه (دریغ: مضایقه) • **کشیده:** گسترده شده •
ناموس: آبرو، اعتبار، نیک‌نامی • **پرده ناموس (اضافه تشبیهی):** ناموس، مانند پرده است. • **فراش باد صبا (اضافه تشبیهی):** باد صبا
مانند فراش است. • **فرش زمردین (استعاره):** «سبزه‌ها و چمن» (ترکیب وصفی) • **زمرد:** سنگ قیمتی سبز (زمردین: به رنگ زمرد،
سبز) • **دایه ابر بهاری (اضافه تشبیهی):** ابر بهاری مانند دایه است. • **فرموده:** دستور داده (مصدر: فرمودن) • **بنات نبات (اضافه
تشبیهی):** نبات مانند بنات هستند. • **مهد:** گهواره • **مهد زمین (اضافه تشبیهی):** زمین مانند مهد است. • **خلعت:** جامه دوخته که
بزرگی به کسی بخشد. • **اطفال شاخ (اضافه تشبیهی):** شاخ‌ها مانند اطفال هستند. • **کلاه شکوفه (اضافه تشبیهی):** شکوفه مانند
کلاه است. • **به کف آوردن:** به دست آوردن • **سرگشته:** سرگردان، حیران • **فرمانبردار:** مطیع، تابع • **انصاف:** عدالت، راستی •
خبر: حدیث، سخنی که از پیامبر (ص) باشد. • **رحمت عالمیان:** موجب بخشش موجودات در نزد خداوند. • **بلغ:** رسید • **علی:** مرتبه
بالا • **کشف:** برطرف کرد؛ آشکار کرد. • **دجی:** تاریکی‌ها (مفرد: دجیه) • **حسنّت:** نیکو است. • **دیوار امت (اضافه تشبیهی):** امت
مانند دیوار است. • **پشتیبان:** تکیه‌گاه، چوبی که به جهت استحکام بر دیوار نصب کنند. • **هرگه:** هر زمان • **جل و علا:** بزرگ و بلند
مرتبه است. • **نظر کردن:** نگاه کردن، نگرستن، توجه کردن • **سبحانه و تعالی:** پاکیزه و بلندمرتبه است. • **یا ملائکتی قد
استحییت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له:** ای فرشتگانم، من از بنده خودم شرم دارم و او جز من پناهی ندارد؛ پس او را
آمرزیدم. • **اجابت کردن:** پاسخ دادن، قبول کردن • **کرم:** بزرگی، بخشش • **شرمسار:** خجالت‌زده • **کعبه جلال:** خانه بزرگی او
(اضافه تشبیهی) • **تقصیر:** سستی و کوتاهی در کاری • **ما عبدناک حق عبادتک:** تو را چنان که شایسته است عبادت نکردیم. •
حلیه جمال: زیور جمال و زیبایی • **به تحیر منسوب:** به سرگردانی وابسته (متحیر و سرگردان) • **ما عرفناک حق معرفتک:** تو را
چنان که سزاوار شناسایی توست، نشناختیم. • **صاحب دل:** آگاه، عارف • **بی دل:** کنایه از «عاشق و عارف»، در این جا خود سعدی مراد
است. • **بی نشان:** کنایه از «خداوند» (معشوق ازلی) • **جیب:** گریبان، یقه • **سر به جیب مراقبت فرو بردن (کنایه):** در حالت تأمل و
تفکر عارفانه قلب خود را از هر چه غیر خدا حفظ کردن • **بحر مکاشفت (اضافه تشبیهی):** مکاشفت مانند دریاست. • **مستغرق:** غرق
شده • **بوستان (استعاره):** حالت عبادی، عالم معنا، معرفت الهی • **تحفه:** هدیه، ارمغان • **درخت گل (استعاره):** «حقیقت» یا «اسرار
الهی» • **دامن پر کردن (کنایه):** مقدار زیادی از چیزی تدارک دیدن یا جمع کردن • **دامن از دست رفتن (کنایه):** از خود بی خود
شدن، اختیار خود را از دست دادن • **سوخته:** منظور پروانه عاشق است. • **جان شد:** کشته شد. • **آواز:** صدا • **مدعیان:**
ادعاکنندگان، خواهندگان • **بر کردن:** بالا بردن • **کلک:** هر نی میان خالی را گویند عموماً، نی

گنج حکمت - گمان

- بط: مرغابی • قصد کردن: آهنگ کردن، عزم کردن، قصد جان کسی را کردن • فرو گذاشتن: رها کردن، ترک کردن • قصد پیوستن: قصد کردن، کاری انجام دادن • ثمرت: نتیجه، ثمره، میوه • تجربت: تجربه

کنایه‌های مهم درس

- پرده ناموس کسی را دریدن (بی آبرو و رسوا کردن وی) • برآمدن کاری از دست کسی (توانایی او برای انجام آن کار) • از عهده کاری به درآمدن (آن کار را به خوبی انجام دادن) • خبر شدن (اطلاع یافتن و آگاه شدن) • باز نیامدن خبر (محو شدن)
-

درس دوم

مست و هشیار

- **محتسب:** مامور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.
 - **حد:** کیفر و مجازات شرعی برای گناه کار و مجرم (اندازه، مقدار)
 - **غرامت:** تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن
 - **افسار:** تسمه و ریسمانی که بر سر اسب و الاغ و ... می‌بندند.
 - **زاهد:** پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلقات آن ندارد.
 - **پیراهن نشانهٔ انسان بودن و «افسار» نشانهٔ حیوان بودن است.**
 - **اکراه:** ناخوشایند بودن، ناخوشایند داشتن امری
 - **والی:** حاکم، فرمانروا
 - **ملک:** سرزمین، کشور، مملکت؛ دارملک: دارالملک، پایتخت
 - **صنعت:** پیشه، کار، حرفه
 - **خمار:** می‌فروش (خمر: شراب)
 - **صواب:** درست، پسندیده، مصلحت
 - **داروغه:** پاسبان و نگهبان، شب‌گرد
 - **درهم:** درم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش
 - **مدام:** همیشه، پیوسته، می
 - **آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول موردنظر است.**
 - **واعظ:** پند دهنده، سخنور اندرزگو (ناصح، مذکر)
 - **دینار:** واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است. در متن درس،
 - **تزویر:** نیرنگ، دورویی، ریاکاری
 - **مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت**
 - **گرو:** دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛ گرو بودن: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛ موفق شدن در مسابقه و به‌دست آوردن گرو
-
- **گریبان: یقه** ● **گریبان گرفتن (کنایه):** گلاویز شدن با کسی ● **سرا: خانه** ● **وارهان:** آزاد کن (فعل پیشوندی «وا + رهان») ● **شرع:** دین و آئین، کیش، مذهب (متضاد: عرف) ● **غرامت:** تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن ● **عار:** عیب و ننگ ● **کلاه از سر افتادن (کنایه):** بی‌آبرویی، بی‌تعادلی ● **حسن:** خوبی و نکویی (وجاهت) ● **انده:** کوتاه شدهٔ «اندوه» (تألم) ● **مهر:** عشق و دوستی ● **عاجز:** سست، ناتوان، خسته، درمانده ● **عیش:** خوش‌گذرانی، خوشی و شادمانی، زندگی ● **گرو بودن:** پیشی گرفتن، غلبه‌کردن

شعر خوانی - در مکتب حقایق

- **ادیب:** آداب‌دان، ادب‌شناس، سخندان، در متن درس به معنای معلم و مربی است. • **ذوالجلال:** خداوند بزرگواری، صاحب بزرگی
- **صاحب‌خبر:** مطلع، آگاه، باخبر • **راهرو:** راه‌رونده، طی طریق کننده، سالک • **راهبر:** هادی، راهنما (دلیل) • **هان:** به هوش باش! کلمه‌ای که برای آگاه کردن به کار می‌رود. • **مس وجود:** وجودی که مانند مس کم‌ارزش است. • **کیمیا:** در باور قدما، ماده‌ای است که به وسیله آن می‌توان هر فلز پست مانند مس را تبدیل به زر کرد (اکسیر / هر چیز نادر و کمیاب، شیمی) • **بالله:** به خداوند سوگند
- **فلک:** چرخ، گردون، سپهر، آسمان (سما / جمع: افلاک، فُلک) • **غریق:** در آب غرق شده، فرورفته در آب، در آب مرده • **یک‌موی** (کنایه): ذره‌ای • **وجه:** ذات • **وجه‌الله:** رضای خدا، راه خدا • **منظر:** جای نگریستن و هر چیزی که آن را می‌نگرند، نظرگاه، جای نظر، دیدگاه (جمع: مناظر) • **صاحب‌نظر:** آگاه، بینا، دیده‌ور، بصیر • **وصال:** دست یافتن به چیزی، رسیدن، رسیدن به مرحله فناء فی‌الله؛ رسیدن به معشوق ازلی

کنایه‌های مهم درس

- **گریبان گرفتن (گلاویز شدن با کسی):** ناهمواری راه (نابسامانی اوضاع اجتماعی) • **از سر افتادن کلاه (بی‌آبرو شدن):** دست شستن از چیزی (ترک آن چیز) • **صاحب‌نظر (آگاه):** دردل داشتن (تردید داشتن) • **زیر و زبر شدن (دگرگون شدن):** پای تا سر (تمام وجود) • **بی‌پا و سر شدن (ترک خود کردن):** خاک شدن (تواضع داشتن)
-

درس سوم

آزادی / دفتر زمانه

- **مسلک:** روش، طریق (کیش، مشرب، نهج)
- **طرف:** کناره، کنار (بر وزن حرف)
- **اجانب:** بیگانگان (مفرد: اجنبی)
- **بیت الحزن:** خانه غم، ماتمکده
- **موافق:** هم‌رای و همراه (وفاق: همراهی)
- **ثابت‌قدم:** ثابت‌رای و ثابت‌عزم، دارای اراده قوی
- **سلسله جنبان:** محرک، آن‌که دیگران را به کاری برمی‌انگیزد.
- **بیت‌الاحزان:** خانه غم‌ها، جای بسیار غم‌انگیز، طبق روایات نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب(ع) در آن در غم فراق یوسف(ع) گریه می‌کرده است.

- **همت خواستن:** یاری طلبیدن، نیرو و اراده خواستن. دیگران را وادار به کارهای بزرگ کردن • **بدر:** پاره‌کن (مصدر: دریدن) • **ملک:** دارایی، هستی، آن‌چه در تصرف کسی باشد چون خانه و باغ و مزرعه و امثال این‌ها (جمع: املاک) • **فراغت:** آسودگی، آرامش • **جمشیدجم:** نام پادشاهی است معروف که وی در اول جم نام داشت؛ یعنی سلطان و پادشاه بزرگ و سبب جمشید گفتن آن شد که او سیر عالم می‌کرد. دعوی خدایی کرد، ضحاک لشکر بر سرش آورد و جمشید از مقاومت درمانده، فرار کرد... • **انصاف:** عدل کردن، داد کردن • **طایر قدس:** پرنده بهشتی • **نوسفر:** کسی که به مسافرت آموخته نباشد. • **از قلم افتادن (کنایه):** ذکر نشدن، حذف شدن، فراموش شدن، مورد توجه واقع نگردیدن، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفتن • **صاحب‌قلم:** نویسنده، اندیشمند • **محفل:** انجمن، مجلس، مجمع (جمع: محافل) • **نثار:** فدا کردن

گنج حکمت – خاکریز

- **استقرار:** برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقر شدن • **احداث شدن:** ساخته شدن
- **تدبیر:** اندیشه کردن در عاقبت کار، پایان کار نگریستن

کنایه‌های مهم درس

- **ثابت‌قدم (دارای اراده قوی)** • **سلسله جنبان (محرک)** • **از قلم افتادن (ذکر نشدن)** • **صاحب‌قلم (نویسنده)**
-

درس پنجم

دماوندیه

- **کله خود:** کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می گذارند.
- **ستوران:** حیوانات چارپا خاصه اسب، استر و خر (مفرد: ستور)
- **نحس:** شوم، بدیمن، بداختر
- **سعد:** خوشبختی، متضاد نحس، اختر سعد: سیاره مشتری است که به «سعد اکبر» مشهور است.
- **آوند:** آونگ، آویزان، آویخته
- **پس افکند:** پس افکنده، میراث
- **فسرده:** یخ زده، منجمد (غمگین)
- **ضماد:** مرهم، دارو که به جراحت نهند؛ ضماد کردن: بستن چیزی بر زخم،
- **مرهم نهادن**
- **معجر:** سرپوش، روسری (هم آوا: ماجر: مکان اجاره‌ای)
- **گرزه:** ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک
- **شرزه:** خشمگین، غضبناک
- **ارغند:** خشمگین و قهرآلود
- **بگسل:** پاره کن، جداکن (در متن درس: نابود کردن)
- **سفله:** فرومایه، بدسرشت
- **سریر:** تخت پادشاهی، اورنگ
- **عطا:** بخشش، دهش

- **پای در بند** (کنایه): اسیر، گرفتار ● **گنبد:** نوعی بنای مدور ● **سیم:** نقره ● **دل بند:** دلکش، اسیرکننده دل، جذاب ● **وارهی:** آزادشوی
- **دم:** سخن، نفس (در این جا مجاز از دوستی و هم‌صحبتی) (خون، لحظه) ● **شیر سپهر:** خورشید ● **جور:** ستم کردن (جفا) ●
- **گردون:** آسمان، فلک ● **نی نی:** نه نه (این کلمه قید است و برای نفی و تأکید نفی استفاده می‌شود). ● **نی‌ام:** نیستم ● **کافور:** ماده‌ای سفیدرنگ، خوشبو و سمی که مصرف دارویی دارد. ● **برکش:** بردار ● **اورند:** تخت، اورنگ (مجاز از فر و شکوه) ● **بگرای:** حمله کردن (مصدر: گراییدن) ● **پی:** پایه، اساس ● **تزویر:** دورویی، ریا (هم‌خانواده: مزور)

روان خوانی – جاسوسی که الاغ بود!

- **کلوخ:** پاره گل خشک شده به صورت سنگ، پاره گل خشک شده به درشتی مشت یا بزرگ‌تر
- **معطل:** بی کار، بلا تکلیف؛ معطل کردن: تأخیر کردن، درنگ کردن
- **زل زدن:** با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن
- **سلانه سلانه:** آرام آرام، به آهستگی
- **عامل تخریب:** شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف‌های نظامی به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله‌های انفجاری است.

• فغان: ناله و زاری، فریاد

- عن قریب: به زودی • چموش: لگدزدن، سرکش، اسب یا الاغ بدرفتار • شرارت: بدی، بدخواهی (خباثت، رذالت) • به باددادن (کنایه): از بین بردن • موبه مو (کنایه): در کمال دقت، دقیقا • بُهت: حیرت کردن، خیره شدن، شگفت زده شدن

کنایه‌های مهم درس

- جانت می‌سوزد (کشته می‌شوی) • بر تخت نشستن (بروز توانمندی) • از بن برکنندن (نابود کردن) • پای در بند (اسیر) • از دیوار راست بالا رفتن (شلوغی و شیطنت کردن) • سر کار گذاشتن (کسی را بیهوده به کاری مشغول کردن) • کار دستمان می‌دهد (اذیت‌مان می‌کند) • تابلو بودن (به چشم آمدن) • چهار نعل (سریع)، موبه مو (در کمال دقت) • معجز سفید از سر برداشتن (ترک ناتوانی) • نشستن بر اورند کبود (ابراز قدرت و توانمندی)
-

درس ششم

نی‌نامه

- **نفیر:** فریاد و زاری به صدای بلند
- **شرح‌شرح:** پاره‌پاره؛ شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند.
- **شرح‌شرح:** صفت است و کنایه از: رنج کشیده)
- **حریف:** دوست، همدم، همراه
- **پرده:** در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب - حجاب
- **ترباق:** پادزهر، ضد زهر (متضاد: زهر، شرنگ، سم، دردآفرین / معرب ترباق)
- **اشتیاق:** میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس، کشش روح انسان
- **دمساز:** مونس، هم‌راز، دردآشنا
- **بیگاه شدن:** فرارسیدن هنگام غروب یا شب
- **شبیون:** ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآرند
- **سور:** جشن عروسی (سوردادن: مهمانی دادن)
- **ایدونک:** ایدون که؛ ایدون: این چنین
- **مستمع:** شنونده، گوش‌دارنده
- **حسب:** برابر، اندازه، بر طبق
- **ظن:** گمان، پندار (هم‌خانواده: مظنون، ظنین)
- **مستور:** پوشیده، پنهان (هم‌خانواده: استتار - ستر - مستتر)
- **دستور:** اجازه، راهنما، وزیر
- **فراق:** جدایی، دوری (مهجوری) ● **کاو:** مخفف «که او» ● **اصل خویش:** اساس و ریشه خود؛ در اینجا منظور «بازگشت به سوی خدا» است. ● **کل شیء یرجع الی اصله:** هر چیزی به مبداء خود باز می‌گردد. ● **جفت:** هم‌نشین، همدم ● **اسرار:** رازها (مفرد: سر)؛ (اصرار: پافشاری) ● **جان:** روح ● **بانگ:** فریاد، صدا (آواز) ● **نای:** نی، چوب میان تهی که در آن می‌نوازند. ● **نیست‌باد:** باد و هوا نیست (مصراع اول)؛ آرزو می‌کنم نابود باد (باد «فعل دعایی»؛ مصراع دوم)؛ (جناس تام) ● **کاندر:** مخفف «که» و «اندر» ● **می:** شراب (صبح، باده) ● **پرده دریدن (کنایه):** آشکار کردن، فاش کردن راز ● **مشتاق:** آرزومند، عاشق، شیفته ● **حدیث کردن:** روایت کردن، گفتن ● **راه پر خون (کنایه):** راه پر خطر عشق ● **محرم:** رازدار (جمع: محارم) ● **هوش:** بیداری و هوشیاری؛ در این بیت «حقیقت عشق» ● **بی‌هوش:** عاشق مست؛ کسی که به جهان مادی توجهی ندارد. ● **مر:** معمولاً یک حرف زائد است که بیش‌تر برای زینت کلام استفاده می‌شود. ● **بی‌گاه:** دیر وقت ● **روزها بی‌گاه شد:** روزها سپری شد؛ عمر ما گذشت. ● **باک:** ترس، هراس (واهمه، خوف، فزع) ● **سیر:** سیراب ● **سیرشدن (کنایه):** در این جا «خسته شدن» ● **بی‌روزی:** بی‌نوا، درویش (کنایه از: «انسان بی‌نصیب از عشق») ● **روزش دیر شد (کنایه):** روزگارش تباه و بیهوده می‌شود ● **درنیابد:** درک نمی‌کند، نمی‌فهمد ● **والسلام:** کلمه‌ای که بدان نامه یا گفتاری را ختم کنند.

گنج حکمت – آفتاب جمال حق

- **تاب:** فروغ، پرتو (توانایی، طاقت، پیچش)
- **مستغرق:** مجذوب، شیفته؛ مستغرق گشتن: حیران و شیفته شدن
- **تجلی:** پدید آمدن، نمایان شدن، جلوه گر شدن • **قرب:** نزدیک شدن، نزدیکی • **حضرت:** آستانه درگاه (معنای دیگر: کلمه‌ای است که برای احترام پیش از نام بزرگان می‌آید؛ قرب/ حضور، مقابل غیبت) • **دامن گرفتن:** متوسل شدن، پناه بردن (متوجه ساختن کسی به انجام کاری، مانع شدن، گرفتن) • **حاجت:** احتیاج، درخواست، نیاز، (دربایست) • **عرضه دادن:** به معرض گذاشتن، ارائه دادن، عرضه کردن • **برآوردن:** اجابت کردن، روا کردن، عملی ساختن، پذیرفتن

کنایه‌های مهم درس

- شرح‌شرح شدن سینه (رنج بسیار دیدن) • پرده دریدن (رسوا کردن، آشکار کردن راز) • از کسی بریدن (جدا شدن) • راه پر خون (راه پر خطر عشق) • روزش دیر شد (خسته شد) • دامن کسی گرفتن (دادخواهی کردن)

درس هفتم

در حقیقت عشق / سودای عشق

- **حسن:** نیکویی، زیبایی
- **جمال:** زیبایی، زیبایی ازلی خداوند
- **کمال:** کامل بودن، کامل‌ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز، سرآمد بودن در داشتن صفتهای خوب
- **روحانی:** منسوب به روح، معنوی، ملکوتی، آنچه از مقوله روح و جان باشد.
- **جسمانی:** منسوب به جسم، مقابل روحانی
- **سامان:** درخور، میسر، امکان
- **فرض:** لازم، ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است.
- **ممات:** مرگ، مردن
- **سودا:** خیال، دیوانگی، اشتیاق
- **بیخودی:** بیهوشی، حالت از خودرستگی و به معشوق پیوستن
- **قوت:** خوراک، رمق، نیرو
- **محب:** دوستدار، یار، عاشق (جمع: محبین)
- **شیدایی:** دیوانگی
- **بزم:** محفل، ضیافت

- **مأوا:** جای اقامت و مکان و جای سکونت، پناهگاه (ملجأ) • **غایت:** پایان، نهایت، سرانجام (مقصد) • **معرفت:** شناختن چیزی، علم و حکمت و دانش • **سیم:** سوم • **مسلم شدن:** قطعی شدن، ثابت شدن (محرز شدن، مسجل شدن) • **ترک خود:** گذشتن از خود و هوا و هوس • **ایثار:** دیگران را بر خویش مقدم داشتن • **کش:** کوتاه شده «کاهش: که او را» • **در سامان نیست:** امکان پذیر نیست • **لابد:** چاره نیست، ناچار، ناگزیر (از: «لا» + «بد») / لاجرم، بالضروره، هرآینه، لامحاله) • **طالب:** ۱- جوینده، خواهان، ۲- دانشجوی علوم دینی • **پرکین:** پر کینه • **خودرای:** مستبد، کله‌شقی، لجباز، لجوج، عنود، یک‌دنده • **برنا:** جوان (شاب / متضاد: شباب) • **قرار نداشتن:** ثبات نداشتن • **حبیب:** خلیل، دوستدار، دوست، رفیق، محب (جمع: احباب) • **تمهیدات:** بند و بست‌ها، آراستگی‌ها • **بیم:** اضطراب، پروا، ترس (جبن، خوف، رعب، فزع) • **ناگزیر:** از روی ناچاری • **حلقه بر در زدن (کنایه):** حاجت نزد کسی بردن یا تقاضای یاری از وی کردن یا در هدفی به وی پیوستن و ابراز خدمت کردن به وی (کنایه)

شعر خوانی – صبح ستاره باران

- **نغمه:** نوا، ترانه، سرود
- **باز آمدن:** دوباره آمدن، برگشتن (رجعت) • **جنون:** دیوانگی، [مجاز] شیفتگی؛ شیدایی • **فریاد برانگیختن:** فریاد زدن
- **کوهساران:** کوهستان • **فرصت از کف دادن:** استفاده نکردن از موقع مناسب (فرصت سوزی) • **نقش بستن:** نقش کشیدن، صورتگری کردن، رسم کردن (نگاشتن)
- **کنایه‌های مهم درس**

روی نمودن (توجه کردن) • در عشق قدم نهادن (عاشق شدن)

درس هشتم

از پاریز تا پاریس

- **فرسخ:** فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت تقریباً معادل ۶ کیلومتر
- **چَرِیغ:** تلفظ محلی «چراغ» نزد مردم سیرجان؛ چریغ آفتاب:
- طلوع آفتاب، صبح زود
- **أتراق:** توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتا در جایی اقامت گزیدن
- **تداعی:** یادآوری، به خاطر آوردن
- **کازیه:** جاکاغذی، جعبه چوبی یا فلزی روباز که برای قراردادن کاغذ، پرونده
- **کیانی:** منسوب به کیان
- **کیان:** کی‌ها، هریک از پادشاهان داستانی ایران از کیقباد تا دارا
- **استبعاد:** دور دانستن، بعیدشمردن چیزی استبعاد داشتن:
- بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری
- **غایت القصوی:** حد نهایی چیزی، کمال مطلوب
- **سرپرزدن:** توقف کوتاه؛ هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سرپرزدن» می‌گویند.
- **طیلسان:** نوعی ردا (جُبه، خرقة)
- **چشمگیر:** شایان توجه، با ارزش و مهم
- **جراراه:** ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمی که دمش روی زمین کشیده می‌شود.
- **مارغاشیه:** ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛ غاشیه: سوره‌ای از قرآن، یکی از نام‌های قیامت
- **صباح:** بامداد، سپیده‌دم، پگاه
- **مستعجل:** زودگذر، شتابنده (فانی)
- **سوءهاضمه:** بدگواری، دیرهضمی، هرگونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش دل یا نفخ همراه است.
- **طاق:** سقف خمیده و محدب، سقف قوسی که با آجر
- برروی اطاق یا جایی دیگر سازند؛ طاق ضربی: طاق احداث‌شده بین دهانه دو تیرآهن که آن را با آجر و ملاط گچ می‌سازند (کمانی، یگانه)
- **کی:** پادشاه، هریک از پادشاهان سلسله کیان (چه وقت؟)
- **عجین آمدن:** عجین شدن، آمیخته شدن یا ترکیب شدن دو یا چند چیز
- **مغان:** موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشدرا گویند.
- **فرخنده‌پی:** خوش قدم، نیک‌پی، خوش‌یمن
- **طبِق:** سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگهداری یا حمل اشیاء که بیش‌تر آن را بر سر می‌گذارند.
- **پانوراما:** پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان هرکس در آن جا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند.
- **حواله:** نوشته‌ای که به موجب آن دریافت‌کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است.
- **نمط:** روش، طریقه
- **رواق:** بنایی با سقف گنبدی یا به هرم

- **پاریز:** شهری است در استان کرمان • **کران:** روستایی در دهستان سعادت‌آباد بخش پاریز • **مخارج:** هزینه‌ها، هزینه‌های زندگی (مفرد: مخرج) • **قریب:** نزدیک (خویشاوند/ جمع: اقربا) • **امان:** پایتخت اردن • **وصله:** هر چیزی که آن را به چیز دیگر پیوند کند، پاره جامه و کاغذ و ... • **فواصل:** فاصله‌ها • **سرسام:** هذیان، مننژیت، سردرد • **قطور:** ضخیم (ستبر) • **بارو:** باره، برج، حصار، دژ، دیوار، قلعه • **چند صباح:** مدتی، چند روزی • **تاک:** درخت انگور (رز) • **عیان:** به چشم دیدن، ظاهر، آشکار • **جفا:** آزدن، بی‌مهری کردن، بی‌وفایی کردن (متضاد: وفا) • **دل گرمی:** دلخوشی، اعتماد، اطمینان، امیدواری • **دم سردی:** گفتن سخن‌های سرد و بی‌اثر • **آیین طریق:** آداب راه • **خضر:** در نزد مسلمانان پیامبری است که آب حیات نوشید و جاودانه شد. وی در تصوف مقامی ممتاز دارد و راهنمای سالکان است. • **واترلو:** نام دهکده‌ای نزدیک بروکسل در بلژیک است که ناپلئون در جنگی در همین منطقه شکست خورد. • **شریف:** مرد دارای شرف و دارای بزرگی • **فرابردن:** بالابردن • **شارلمان:** از پادشاهان فرانسه • **دوگل:** رئیس جمهور اسبق فرانسه

گنج حکمت – سه مرکب زندگی

- **مرکب:** اسب، آن چه بر آن سوار شوند.
- **بازبسته:** وابسته، پیوسته و مرتبط
- **ابراهیم ادهم:** نام یکی از بزرگان زاهد در قرن دوم هجری است • **باز شدن:** بازگشتن • **باز رفتن:** مراجعت کردن، بازگشت کردن
- **طاعت:** فرمانبرداری کردن، عبادت کردن، عبادت • **اخلاص:** دوستی پاک و بی‌ریا داشتن، خلوص نیت داشتن • **پیش رفتن:** جلو رفتن، نزدیک شدن

کنایه‌های مهم درس

- چشمگیر (تماشایی) • دست زدن (اقدام کردن) • خط خواندن (فرمان بردن) • به یک رو ماندن (ثابت ماندن) • دل گرمی (شادابی) • دم سردی (ناامیدی)

درس نهم

کویر

- **تموز:** ماه دهم سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما
 - **مشایعت:** همراهی کردن، بدرقه کردن
 - **تفرجگاه:** گردشگاه، جای تفرج، تماشاگاه
 - **نزهتگاه** (نزهتگاه)
 - **انگاره:** طرح، نقشه
 - **نظاره:** تماشا کردن، نگاه، نگریستن
 - **فقه:** علم احکام شرعی، علمی است که از فروغ عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محل اجتهاد است.
 - **قندیل:** چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند (معرب: کندیل/ جمع: قنادیل)
 - **ابدیت:** جاودانگی، پایداری، بیکرانگی
 - **تلقی:** دریافت، نگرش، تعبیر
 - **غرفه:** بالاخانه، هریک از اتاق‌های کوچکی که در بالای اطراف سالن یا یک محوطه می‌سازند که مشرف بر محوطه است (حجره)
 - **نشئه:** حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی
 - **مدرس:** محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن
 - **قدس:** پاکی، صفا، قداست (هم خانواده: مقدس، قدیس، اقدس، قدوس)
 - **ارادت:** میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام
 - **حکمت:** فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی (جمع: حکم)
 - **ماوراء الطبیعه:** آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آن‌ها.
 - **ماورا:** فراسو، آن سو، ماسوا، برتر
 - **سموم:** باد بسیار گرم و زیان رساننده (کل جمع: سمائم)
 - **اهورایی:** ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا
 - **اسرا:** در شب سیر کردن، هفدهمین سوره قرآن کریم
-
- **یخچال:** گودال بسیار بزرگ سرپوشیده در زمین که در فصل زمستان در آن جا یخ انبار می‌کنند و برای تابستان نگه می‌دارند. • **ارگ:** قلعه کوچکی باشد گکه در میان قلعه‌ای بزرگ سازند، قلعه، حصار • **مزینان:** دهستان مزینان با قدمت هزاران ساله‌اش، از توابع شهرستان داورزن در خراسان رضوی است که خاستگاه خاندان بزرگ شریعتی است. • **عشق آباد:** پایتخت کشور ترکمنستان است. • **تقوا:** پرهیزکاری و ترس از خدا • **باب:** در، دروازه (بخشی از کتاب، واحدی برای شمارش خانه و مغازه) • **غنی:** توانگر (جمع: اغنیا) • **سرسپردن:** تسلیم شدن، فرمان بردن (مطیع شدن، منقاد شدن، متابعت کردن) • **منقلب:** دگرگون، شوریده، متحول، آشفته • **گیرودار:** بحبوحه، گیراگیر، هنگامه (حیص و بیص) • **پامان به ده باز بود:** به ده رفت و آمد داشتیم • **دست و پاگیر:** آن چه انسان به آن پایبند شود، مقید • **غربت:** دوری از وطن و شهر • **برخاستن:** به منصب و جاه و مقام رسیدن (در این جا: مبعوث شدن پیامبران) • **حلقوم:** مجرای غذا بین دهان و معده، حلق، گلو، حنجره • **دریای سبز معلق** (استعاره): آسمان • **مرغان الماس پر** (استعاره):

ستاره‌ها • تلالو: درخشندگی، فروزش • گل‌های الماس (استعاره): ستارگان • آسفالت‌نشین (کنایه): انسان‌های مرفه • کاه‌کش (کنایه): انسان‌های فقیر و زحمت‌کش • سر برنکردم: سرم را بالا نبردم • سرا: خانه، مکان • علم عددبین: علم مادی، علمی که فقط به عدد و ارقام توجه می‌کند. • مصلحت‌اندیش: حسابگر • تلخیص: خلاصه، اجمال، اختصار (مجمل، ایجاز/ متضاد: تطویل، اطناب) • گلدسته: مناره بلندی که مساجد برای اذان گفتن درست می‌کنند (مأذنه) • تکبیره‌الاحرام: اولین تکبیر نماز که بعد از آن سخن گفتن یا عملی غیر از اعمال نماز را به‌جای آوردن حرام است.

روان‌خوانی – بوی جوی مولیان

- شیهه: صدا و آواز اسب
- قاش: قاچ، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین
- یغما: غارت، تاراج؛ به یغما رفتن: غارت شدن
- بن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته وحشی
- مباحات: افتخار، سرافرازی
- گهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ‌تیره است.
- گزند: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.
- دلاویز: پسندیده، خوب، زیبا
- گرمسیر: منطقه‌ای که تابستان‌های گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر
- بطالت: بی‌کاری، بیهودگی، کاهلی (اهمال)
- عدلیه: دادگستری
- طفیلی: منسوب به طفیل، وابسته، آن‌که وجودش یا حضورش در جایی، وابسته به وجودکس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده
- ایل: گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به‌صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ ایل و تبار: خانواده و نژاد و اجداد
- اندوه‌گسار: غم‌گسار (گساردن: آشامیدن)
- شبدر: گیاهی علفی و یکساله؛ شبدر دوچین: شبدری که دوبار پس از رویدن چیده شده باشد.
- کمانه: نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان
- پرنیان: پارچه ابریشمی دارای نقش‌ونگار، نوعی حریر
- آستانه: آستان، آغاز
- معلق: آویزان، آویخته شده (آونگ)

- **جوی مولیان:** رود و ناحیه‌ای مشهور در اطراف شهر بخارا بوده است. • **تفنگ خفیف:** تفنگ سبک و کوچک • **بساط:** گستردنی؛ هرچیز گستردنی، مانند فرش، سفره و مانند آن. • **قند در دلم آب می‌شد** (کنایه): بسیار خوشحال می‌شدم • **تبعید کردن:** دور کردن از محل زندگی و تولد • **تفنگ مشقی:** تفنگ تمرینی و بی‌خطر که در تمرین‌های نظامی به‌کار می‌رود. • **دار و ندار** (کنایه): همه دارایی و هستی • **حضرات دولتی:** مقام‌های دولتی • **گوارا:** خوشمزه و سریع‌هضم • **مصیبت:** حادثهٔ سخت، رنج و بدبختی • **بلوط:** نوعی درخت • **خو گرفتن:** انس گرفتن • **محصور:** احاطه شده • **جان فرسا:** آن‌چه موجب فرسودگی جان شود، کشنده • **رفتگر:** مامور نظافت، جاروکش • **شهربانی:** نیروی انتظامی قبل از انقلاب سال ۵۷ • **حد و حصر:** حد و حساب • **ایلخانی:** منسوب به ایلخان، نام سلسله‌ای از مغول‌ها • **زبانزد** (کنایه): مشهور، موردنظر • **زمین‌گیر** (کنایه): از حرکت بازماندن، ناتوان شدن • **خیال بافتن:** بازی با خیال • **تصدیق:** راست پنداشتن، در این درس منظور «مدرک تحصیلی» است. • **مزایا:** چیزهایی که موجب امتیاز شود. (مفرد: مزیت) • **فخر:** نازیدن، بالیدن • **عشیره:** قبیله، طایفه، قوم و خویش • **شوکت:** قوت، هیبت (جاه، فر و شکوه) • **دیرین:** دیرینه؛ کهن؛ کهنه؛ قدیم • **گرده:** میان دو کتف، بالای کمر • **زین و برگ بر گرده اسب نهادن** (کنایه): آماده شدن برای حرکت • **به تیر دوختن:** با تیر زخمی کردن، شکار کردن • **سخاوت:** بخشش • **دودل:** بی‌ثبات، متردد، شکاک • **سر در گریبان:** غمگین بودن، آشفته بودن • **مواهب:** بخشش‌ها، موهبت‌ها (دهش‌ها/ عطایا/ مفرد: موهبت) • **ملامت کردن:** سرزنش کردن (شماتت کردن) • **گران‌قدر:** با ارزش، دارای مقام و مرتبهٔ بالا • **محبوس:** زندانی، در حبس، بازداشت شده • **مدفون:** پنهان شده، به زمین سپرده • **خوگرفتن:** انس گرفتن، الفت گرفتن • **تاب:** توانایی، طاقت، قوت، تحمل، پایداری (تابش) • **تکاپو:** جست‌وجوی بسیار • **درخت بیداد** (اضافهٔ تشبیهی): بیداد مانند درخت است. • **برانداختن:** نابود کردن، ساقط کردن • **چشم‌پوشیدن** (کنایه): بی‌اعتنایی نمودن، نادیده انگاشتن (مردن) • **حلقه به در کوفتن** (کنایه): گدایی، به سراغ کسی یا چیزی رفتن • **شاهین تیزبال:** شاهین پرسرعت، تیز پرواز • **کنج:** زاویه، گوشه • **بهار خواب:** اتاق یا ایوان برای خواب تابستان • **تهویه:** هوا دادن، عوض کردن هوای اتاق و محوطه • **بیبلاق:** جایی که در تابستان سکنی گزینند، سردسیر، جای تابستانی • **حرمت:** احترام، بزرگداشت • **عطر آگین:** معطر، دارای بوی خوش • **بلدرچین:** نوعی پرنده است. • **خط و خال انداختن** (کنایه): رشد کردن، بزرگ شدن • **کبک‌دری:** کبک درباری (شاهانه) یا کبکی که در دره زندگی می‌کند. • **آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود** (کنایه): راحتی و آسایش ندارد، از فرط ناراحتی نمی‌تواند آسوده زندگی کند. • **چنگ:** نوعی ساز، آلت موسیقی (پنجهٔ دست) • **جیحون:** نام رودی در خراسان قدیم • **آمو:** رود جیحون • **پرنیان:** حریر چیزی که نقش‌های بسیار دارد. • **مدهوش:** بی‌هوش، مست، حیران • **رکاب:** حلقه مانندی است در دو طرف زین که به وقت سواری پای در آن کنند. • **پا به رکاب گذاشتن** (کنایه): رفتن به جایی، رهسپار شدن به جایی • **بال و پر گشودن** (کنایه): با شوق تمام راهی شدن • **بخارا:** شهری مشهور در ماوراءالنهر

کنایه‌های مهم درس

سرسپردن (تسلیم شدن) • هم‌نواز (هم نشین) • لجن‌مال (بدنام و بی‌آبرو شده) • پامان به ده باز بود (به ده رفت و آمد داشتیم) • پاگیر (مقید) • دست و پا گیر شدن (باعث زحمت شدن) • چشم به راه (منتظر) • الماس‌پر (درخشان) • آسفالت‌نشین (انسان‌های مرفه) • گاه‌کش (انسان‌های فقیر و زحمت‌کش) • به سر بردن (گذراندن) • زیر دندان داشتن مزه چیز (دلچسب و خوشمزه) • قند در دلم آب می‌شد. (خوشحال می‌شدم، ذوق می‌کردم) • قلم به دستم می‌دهند (مرا به تحصیل وا می‌دارند) • چادرافراشتن (اقامت کردن) • جان‌فرسا (خسته کننده / کشنده) • حد و حصر نداشتن (بی حد و اندازه) • زبانزد (مشهور) • اسم و رسم داشتن (مشهور بودن) • سفره رنگین (سفره‌ای پر از غذا) • بر سر سفره کسی نشستن (مهمان کسی شدن) • زمین‌گیر (درمانده، ناتوان) • دلخوشی (خوشحالی) • دل‌بستگی (محبت و دوستی) • خیال بافتن (تصور افکار بی‌اساس در ذهن) • سرگرم (مشغول) • بار سفر بستن (آماده سفر شدن) • سپردن گرما به سرما (کوچ به بیلاق) • دودل (شکاک) • سرگردان (حیران) • سر در گریبان (در اندیشه بودن از روی غم) • درخت بیداد را از بیخ و بن برانداختن (نابود کردن ظلم) • چشم پوشیدن (نادیده گرفتن، صرف نظر کردن، رها کردن) • ماست را با چاقو بریدن (سفت و غلیظ بودن ماست) • کبک‌ها، خط و خال انداخته‌اند (کبک‌ها بزرگ شده‌اند) • پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است (سرسبز بودن چراگاه‌ها) • آب خوش از گلوی کسی پایین نرفتن (آسایش و راحتی نداشتن) • پا به رکاب گذاشتن (آماده حرکت و سفر شدن) • پشت سر نهادن (گذراندن) • بال و پر گشودن (پرواز کردن / با شوق رهسپار شدن)

درس دهم

فصل شکوفایی

- برزخ: حد فاصل میان دو چیز، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصله بین دنیا و آخرت
- غربت: بیگانگی، دوری، دوری از وطن • آینه‌دار: کسی که آینه را در پیش عروس یا هرکس دیگر نگه دارد تا خود را در آن ببیند، آرایشگر • تبه: کوتاه شده «تباه» (باطل، خراب)

گنج حکمت – تیرانا

- چشم داشتن: منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن
- زخمه: ضربه، ضربه زدن (جراحت)
- داعیه: ادعا
- گشاده‌دستی: بخشندگی، سخاوت (متضاد: امساک)
- چشم‌داشت: انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی
- زبان گشادن: سخن گفتن (زبان بر کسی گشادن: غیبت او را کردن) • کرامت: سخاوت و جوانمردی، احسان و بزرگواری، بخشندگی (داد و دهش) • در عرفان: کارهای خارق‌العاده مردان حق

کنایه‌های مهم درس

- جان سپردن (مردن) • زبان گشودن (سخن گفتن) • گشاده‌دستی (بخشش) • چشم‌داشت (انتظار)
-

درس یازدهم

آن شب عزیز

- **مُصر:** اصرار کننده، پافشاری کننده (سمج)
- **کلافه:** بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزاردهنده
- **حمایل:** نگه دارنده، محافظ
- **حمایل کردن:** محافظ قراردادن چیزی برای چیز دیگر
- **گردان:** واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است
- **شامه:** حس بویایی
- **طفره رفتن:** خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن،
- **جناب (جناغ):** استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه
- **تعلل:** عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا موضوعات دیگر
- **تشر:** سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است
- **متقاعد:** مجاب شده، مجاب
- **متقاعد کردن:** مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن (راضی کردن، قانع کردن)
- **حیثیت:** آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش نامی شخص می شود (وجهه)
- **شبح:** آن چه به صورت سیاهی به نظر آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی
- **دنج:** ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد

- **تل:** توده بزرگ خاک یا شن؛ تپه، پشته (کل جمع: اتلال) • **چفیه:** سر بند عربی، پارچه ای چهارگوش که در ایران و فلسطین نشان جنگ و جهاد است • **قابل عرض:** شایسته بیان • **جثه:** اندام، بدن، پیکر، تن، هیكل (جمع: جثث / قالب، کالبد) • **بی امان:** بی درپی، بدون فرصت • **معرکه:** میدان جنگ، جای نبرد و زد و خورد • **مهیب:** سهمناک، ترسناک، آن که هر کس از او بترسد و او را شکوه دارد، باهویت • **هضم:** گوارش، تحلیل غذا در معده (درهم شکستن) • **ناکام:** به کام نرسیده، آن که به آرزوی خود نرسیده باشد (نالافی + سلب) + کام) • **پیشی گرفتن:** سبقت جستن، جلو افتادن، پیش افتادن • **محوطه:** زمینی که دور آن دیوار کشیده باشند، فضا، میدان (ساخت) • **دوشکا:** نوعی مسلسل سنگین • **جگر خراش (کنایه):** عذاب دهنده، دردناک • **طریق:** راه، سبیل، سلک، صراط، روش (وجه، مذهب، حرفه، عادت) • **پاک بازی:** پاک باختن در قمار، همه چیز در راه عشق باختن، وارستگی، از خود گذشتگی • **نوشین:** منسوب به نوش که به معنی شهد باشد، شیرین • **زیور:** هر چیزی که با آن چیز دیگر رت بیاریند، زینت، آرایش، پیرایه (حلیه)

شعر خوانی - شکوه چشمان تو

- **پگاه:** صبح زود، هنگام سحر
- **روضه:** آن چه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر(ص) و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین(ع) خوانده می‌شود. ذکر مصیبت و نوحه سرایی (باغ)
- **محضر:** دفترخانه، دادگاه
- **مُسلم:** پیرو دین اسلام
- **شرف:** بزرگواری، حرمت و اعتبار که از رعایت کردن ارزش‌های اخلاقی • **مجسم:** به صورت جسم درآمده، تجسم یافته به وجود می‌آید.
- **حُسن:** خوبی، نیکی، خوبرویی، زیبایی (جمع: محاسن) • **شاهد:** گواه (زیبارو) • **راه‌کشیدن (کنایه):** هجرت کردن، از جایی به جایی رفتن

کنایه‌های مهم درس

- قدم از قدم برنداشتن (ایستادن) • زیر پا گذاشتن (نادیده گرفتن) • دلگرمی (امیدواری) • سیر خوابیدن (پر و کامل خوابیدن) • پا جای پای کسی گذاشتن (به دنبال او رفتن) • به بازی گرفتن (مسخره کردن) • راه کشیدن (هجرت کردن)
-

درس دوازدهم

گذر سیاوش از آتش

- **خیره سر** (کنایه): گستاخ و بی‌شرم، لجوج
- **فره‌یختگی**: فره‌یخته بودن، فره‌یخته: برخوردار از سطح والایی از دانش، **پرمايه**: گرنامه‌ی، پرشکوه (مايه: قدرت، توانایی)
- **معرفت یا فرهنگ**
- **بریان**: در لغت کباب‌شده و پخته شده بر آتش، مجاز از ناراحت و مضطرب
- **آزرم: شرم حیا**
- **بریان شدن** (کنایه): غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن
- **عفاف**: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی
- **موبد**: روحانی زرتشتی، مجاز از مشاور
- **ملکه**: پادشاه، سلطان
- **سبو**: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات
- **اندیشه**: بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر
- **ایمن**: در امن، دل‌آسوده
- **سپردن**: طی کردن، پیمودن (لگدمال کردن)
- **نیک‌پی**: خوش‌قدم
- **دستور**: وزیر، مشاور (فرمان، اجازه)
- **نماز بردن**: تعظیم کردن، عمل سرفروداوردن در مقابل کسی برای تعظیم
- **نیک‌دهش**: نیکی کننده
- **تپش**: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت
- **غو**: بانگ و خروش، فریاد
- **سمن**: نوعی درخت گل، یاسمن
- **خستن**: زخمی کردن، مجروح کردن
- **شب‌بخون**: حمله ناگهانی دشمن در شب
- **دل‌بستن** (کنایه): علاقه‌مند شدن • **درد**: منظور بدگمانی نسبت به سودابه و سیاوش است، رنج ناشی از زسویی پیش‌آمده • **سپه‌بند**: سردار، صاحب لشکر (منظور کیکاووس است) • **پیدا کردن گفت‌وگو**: پی‌بردن به حقیقت (حقیقت گفته‌های سیاوش و سودابه) • **سنگ را بر سبو زدن** (کنایه): آزمایش کردن • **ارجمند**: عزیز (وندی: ارج + مند) • **دختر شاه هاماوران**: منظور «سودابه» است (این سه واژه با کسره به هم متصل شده و یک گروه اسمی ساخته‌اند) • **هاماوران**: کشور یمن • **پران‌دیشه**: بسیار نگران، مضطرب • **به دیگر کران**: از طرف دیگر • **سوگند**: در اصل به معنی «دارای گوگرد» بوده. در قدیم به افراد، گوگرد می‌خوراندند تا به گناه خود اعتراف کنند. البته در این جا به معنی «راه و رسم و شیوه تشخیص گناهکار» است • **چرخ بلند** (کنایه): آسمان • **گزند یافتن**: آسیب دیدن («گزند» به معنی: آسیب، اصل این واژه پهلوی است) • **جهاندار**: منظور کیکاووس است • **پیش خواندن**: احضار کردن • **به گفتن**

نشانیدن (کنایه): رو در رو کردن • **هر دوان**: هردو نفر • **روان**: روح (واژه «روان» به معنی «روح» یک واژه ساده است و قابل تجزیه نیست، اما به معنی «جاری»، «وندی» است: رو + ان رود روان) • **مگر**: شاید، به امید آنکه • **تیز**: تند و شعله‌ور، سوزان (صفت است برای «آتش») • **پیدا کند**: روشن‌سازد • **رسوا**: بی‌آبرو (در این جا به معنی مشخص و آشکار) • **پور**: پسر (منظور سیاوش است) • **شاه زمین**: کیکاووس • **رای**: نظر، اندیشه • **دوزخ**: جای بسیار بد و سوزان؛ جای گناهکاران در قیامت؛ جهنم (سقر) • **خوار**: بی‌مقدار، کم‌ارزش، آسان • **تنگ**: کم‌عرض (اشاره به فاصله کم بین دو کوه هیزم) • **خوار**: آسان (معنی این واژه در بیت قبلی «کم ارزش» بود و کاملا با «خوار» به معنی «آسان» متفاوت است) • **نابکار**: گناهکار (این واژه «وندی» است: نا + به + کار) • **همان‌به**: همان بهتر است • **دل شستن** (کنایه): دست کشیدن، صرف‌نظر کردن، چشم پوشیدن • **دل‌گسل**: نا امیدکننده، آزاردهنده دل (منظور همان بدگمانی است) البته «چاره دل‌گسل» می‌تواند به معنی «چاره اساسی» هم باشد • **ساروان**: شتریان (ساریان در اصل «سربان» بوده است اما از نظر ساخت، واژه «ساده» به حساب می‌آید) • **هم‌گروه**: با یکدیگر، دسته جمعی • **گاه**: زمان • **آتش‌افروز**: آتش افروزنده • **دمیدند**: فوت کردند، نفس بیرون دادند (مجاز از روشن کردند) • **زبان**: شعله بدون دود • **پراکنده**: پاشیده • **کافور**: ماده‌ای خوشبو و سفیدرنگ • **ساز**: آیین، روش • **بار**: اسب • **انده**: اندوه، غم • **بهایبی**: ارزشمند (دارای بها و ارزش) • **ور**: و اگر • **ایدون**: این چنین • **هستم** **گناه**: هست برای من گناه • **جهان آفرین**: خدا (آفریننده جهان) • **نگاه داشتن**: حفظ کردن • **سیه**: اسب سیاه (صفت است اما جانشین اسم شده است) • **تنگ‌دل** (کنایه): نا امید • **جنگ ساختن**: برای جنگ آماده شدن • **شاه نو**: شاهزاده، ولیعهد (منظور سیاوش است که می‌تواند بعد از پدرش پادشاه شود) • **قبا**: لباس • **بخشایش**: رحمت و شفقت (از مصدر «بخشودن» به معنی: عفو کردن و آمرزیدن) • **دم**: زبان، شعله، حرارت • **هامون**: دشت و صحرا • **دادگر**: عادل (منظور خداوند است) • **تنگ**: محکم (در این مصراع نقش «قید» دارد و می‌توان آن را به راحتی حذف کرد: سیاوش را ... دربرگرفت) • **درب‌گرفتن**: در آغوش گرفتن • **اندرگرفتن**: آغاز کردن • **پیشه**: شغل، حرفه • **خرق عادت**: معجزه، کارهایی کردن که در عادت تحققش امکان ندارد. • **دون**: پست، فرومایه (سفله) • **گَفش**: دست او

گنج حکمت: به جوانمردی کوش

- **عجم**: سرزمینی که ساکنان آن غیرعرب، به‌ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک • **حلقه‌به‌گوش**: کنایه از فرمانبرداری و مطیع عجم: پادشاهان ایران
- **تطاول**: ستم و تعدی، به‌زور به چیزی دست پیدا کردن
- **مکاید**: کیدها، مکرها، حيله‌ها (مفرد: مکیده، مکیدت)
- **کربت**: غم، اندوه
- **کربت جور**: اندوه حاصل از ظلم و ستم
- **غربت**: غریبی، دوری از خانمان
- **تعصب**: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری
- **ارتفاع**: محصول زمین‌های زراعتی؛ ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت • **به تعصب**: به حمایت و جانب‌داری

- ولایت: کشور، سرزمین
- نقصان: کم شدن، کاهش یافتن
- فریادرس: یاور، دستگیر
- طرح افکندن (کنایه): بنا نهادن
- طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن

ملوک: پادشاهان (مفرد: ملک) • رعیت: عموم مردم، بنده، مردم تحت فرمان پادشاه • جور: بیداد، جفا، ستم، ظلم • فعل: عملکرد، عمل، کار، کردار، کنش، رفتار • خزانہ: گنجینه، جایی که در آن پول‌ها و اشیاء گران‌بها را نگهداری می‌کنند (جمع: خزاین)

کنایه‌های مهم درس

شاه جهان (کیکاوس) • سنگ را بر سبزو زدن (آزمودن) • روشن نشدن روان (عدم آسودگی خیال) • دل‌شستن (صرف نظر کردن / خیال خود را آسوده کردن) • خاک نعلش برآمد به ماه (سرعت اسب) • دیدگان پر از خون (شدت ناراحتی) • بریان شدن (غمگین شدن) • راه غربت گرفتن (ترک وطن کردن) • فریادرس (کمک‌دهنده) • حلقه‌به‌گوش (بنده) • سرچیزی داشتن (قصد چیزی داشتن) • پای دیوار خویش کندن (خود را به نابودی کشاندن)

درس سیزدهم

خوان هشتم

- **سورت:** تندی و تیزی، حدت و شدت
- **عماد:** تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده؛ آن چه به توان بر آن (او) تکیه کرد.
- **منتشا:** نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند، برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیا صغیر)
- **ناورد:** نبرد
- **هول:** وحشت‌انگیز، ترسناک (خوف، رعب)
- **هریوه:** هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان)
- **زخم‌کاری:** ضربه موثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود.
- **عیار:** ابزار و مبنای سنجش، معیار
- **طاق:** فرد، یکتا، بی‌همتا، سقف؛ سازه‌ای منحنی که زیریل یا روی دروازه، رواق و مانند آن‌ها می‌سازند؛ در معنای مجازی، بخش قوسی هر چیز مانند ابرو، محراب، ایوان و کمان؛ ایوان سقف‌دار (واژه متضاد: جفت)
- **مرادف:** مترادف، هم‌ردیف
- **مرتعش:** دارای ارتعاش، لرزنده
- **رجز:** شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند
- **ضجه:** ناله و فریاد با صدای بلند، شیون
- **باد برف:** کولاک، طوفان باد و برف • **لیک:** مخفف لیکن، اما (حرف همپایه‌ساز) • **همگنان:** حاضرین، همه (مفرد: همگن) • **نقال:** کسی که قصه و حکایت بیان می‌کند، نقل‌کننده • **آتشین پیغام** (کنایه): کسی که سخنان غمگین و جذاب می‌گوید • **نای:** درون گلو، حلقوم (نی) • **دم:** نفس (معنی مجازی: سخن، لحظه) • **حدیث آشنا:** داستان آشنا (منظور داستان‌های شاهنامه است به خصوص داستان کشته شدن رستم) • **پای تا سر گوش** (کنایه): با تمام وجود گوش دادن • **هفت خوان:** از داستان‌های شاهنامه است که سرگذشت رستم در راه آزادی کیکاووس که در مازندران به بند افتاده است، بیان می‌کند. رستم هفت مرحله و بلا را پشت سر می‌نهد تا کیکاووس را آزاد کند (هفت خوان: ۱- کشتن شیر ۲- غلبه بر تشنگی ۳- کشتن اژدها ۴- کشتن زن جادوگر ۵- بریدن گوش دشتبان ۶- کشتن ارژنگ دیو ۷- کشتن دیو سپید) • **زادسرو مرو:** آزادسرو سیستانی، از روایان شاهنامه و مولف «اخبار رستم» • **ماخ سالار:** از روایان شاهنامه که در مقدمه شاهنامه منصوری به او اشاره شده است • **خوان هشتم:** منظور ماجرای مرگ رستم است (خوانی به نام خوان هشتم در شاهنامه وجود ندارد اما داستان مرگ رستم وجود دارد) • **ماث:** مخفف نام شاعر است، مهدی اخوان ثالث • **مهر:** دوستی • **کین:** دشمنی • **بی‌عیار:** بی‌ارزش • **محض:** هر چیز خالص که با چیز دیگر آمیخته نشده باشد؛ خالص (صرف، بی‌چون‌وچرا) • **گلیم:** نوعی فرش که از پشم می‌بافند (پلاس، جل) • **استاد:** ایستاد • **هم‌آوا:** هم‌صدا • **ایران‌شهر:** کشور ایران (مجاز از مردم ایران) • **زال زر:** نام پدر رستم است که به او «دستان» هم می‌گفتند • **جهان پهلو:** جهان پهلوان • **خداوند:** مالک، صاحب • **تهمتن:** قوی، نیرومند (لقب رستم) • **گرد:** پهلوان، دلیر • **سجستانی:** سیستانی، اهل سیستان • **کوه کوهان:** استوارترین کوه‌ها (منظور رستم است) • **مردم رdstان:** شجاع‌ترین مردها (منظور رستم است) • **دستان:** لقب پدر رستم • **تگ:** ته، بُن (در اصل به معنی «پایان» است) • **ژرف:** عمیق • **تاریک ژرف چاه پهناور:** چاه تاریک عمیق پهناور • **غدر:** نقض عهد، خیانت (واژه متضاد: وفا/ هم‌آوا: قدر:)

ارزش) • بی‌دردان: افراد بی‌غیرت، لاابالی • بُن: ته، عمق، پایین • زهر: سم، تیزی • سنان: نیزه (نمونه: به گرز و تیغ و سنان دراز/ همی کشت از ایشان یل سرافراز) • تزویر: فریب، دورویی (زرق) • پاییدن: چشم دوختن به چیزی، خیره شدن به چیزی • یاد: خاطره • کلید (استعاره): لبخند • گنج (استعاره): دهان • مروارید (استعاره): دندان • شغاد: نام برادر ناتنی رستم • نابراذر (ایهام): معنی اول: برادر ناتنی؛ معنی دوم: نامرد، ناجوانمرد • چاهسار: دهانه‌ی چاه • خوابیده است (کنایه): مرده است • یال: گردن، محل اتصال گردن به تن • باریدن ضجه (استعاره): ضجه مانند چیزی است که بارش دارد • کمند: ریشمانی که در وقت جنگ در گردن دشمن اندازند و به جانب خود کشند • شصت خم (کنایه): طولانی و دراز • فراز آید: بالا بیاید • ور: مخفف «و اگر»

شعر خوانی – ای‌میهن

• تنیده: درهم بافته

یک‌رنگی: صداقت، دوستی، صفا، صمیمیت (خلوص) • تاروپود: تارهای طول و عرض پارچه، اساس و پایه هر چیزی

کنایه‌های مهم درس

- آتشین پیغام (کسی که سخنان غمگین و جذاب می‌گوید) • پای تا سر گوش (با تمام وجود گوش دادن) • شیر مرد (شجاع) • خوابیده است (مرده است) • شصت خم (طولانی و دراز) • به سوی تو بود روی سجودم (تو را عبادت می‌کنم)
-

درس چهاردهم

سیمرغ

- **اکناف:** اطراف، کناره‌ها (مفرد: کنف)
- **استغنا:** بی‌نیازی، در اصطلاح، بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا
- **شگرف:** قوی، نیرومند
- **دعوی:** ادعا، ادعای خواستن یا داشتن چیزی
- **شیدا:** عاشق، دلدا
- **افسرده:** منجمد، سرمازده
- **وادی:** سرزمین، در متن درس مجاز از در معنای «بیابان» به کار می‌رود.
- **تعب:** رنج و سختی
- **تفرید:** فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛ کناره‌گرفتن از خلق و تنها شدن؛ (در اصطلاح تصوف، تحقق بنده است به حق؛ به طوری که حق، عین قوای بنده باشد).
- **گرم‌رو:** مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا
- **تجربید:** تنهایی گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور بزرگان می‌رسد. مجلس اختصاص می‌یابد (مجاز از ارزش و اعتبار صدر: طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان می‌رسد. مجلس اختصاص می‌یابد (مجاز از ارزش و اعتبار)
- **دنوی:** و تقرب به خداوند؛ (در اصطلاح تصوف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست)
- **سروش:** پیام‌آور، فرشتهٔ پیام‌آور، پیامی از عالم غیب

- **جمله:** همه، همگی • **شهریار:** پادشاه، خسرو، سلطان، شاهنشاه، شاه ملک (خدیو) • **چون:** چرا، به چه علت (قید پرسش) • **اقلیم:** سرزمین، کشور، مرز و بوم، مملکت، ولایت • **راه نیست:** رسم نیست، درست نیست • **هدهد:** مرغ افسانه‌ای است که در دربار سلیمان می‌زیست (پوپک) • **افسر:** تاج و کلاه پادشاهان (دیهیم) • **پیشوا:** رهبر، سر، بزرگ گروه، راهنمای جماعت (زعیم) • **پرتو:** اشعه، تاب، تابش، درخشش، روشنایی (سو، شعاع، شعشعه، ضیا) • **مهرورزی:** عشق‌ورزی، مهربانی • **ژرف:** عمیق، گود • **رو آوردن:** توجه کردن • **زوال:** مرگ، نابودی، نیستی (افول، انحطاط، بطلان، اضمحلال، نسخ) • **عُذر:** بهانه، دست‌آویز (پوزش، معذرت / مستمسک) • **معذور:** عذرآورده، کسی که عذر و بهانه او پذیرفته باشد • **شست:** انگشت بزرگ و پهن دست یا پا • **بگذارم:** رها کنم • **درگه:** درگاه، جلوی در، آستانه • **وانیامدن:** نیامدن، نرسیدن • **مُلک:** پادشاهی • **مِلک:** دارایی (جمع: املاک) • **در باختن:** باختن، از دست‌دادن • **معرفت:** شناخت، آشنایی • **عالی صفت:** دارای ویژگی خوب • **قدر:** ارزش، مقام • **جنت:** بهشت (پردیس، جنان، خلد، دارالسلام، رضوان، فردوس، مینو، نعیم، ارم) • **دوزخ:** جهنم (درک، سقر) • **روی‌ها درکنند:** (کنایه): عبور کنند، بگذرند • **برگردن:** بیرون آوردن • **فقر:** از مراحل سلوک که عبارت است از نیازمندی به خدای تعالی و بی‌نیازی از خلق • **فنا:** سقوط و زوال اوصاف مذموم (زشت) در مقابل بقاء که وجود و پدید آمدن اوصاف محمود (ستایش شده) است • **روا:** جایز، شایسته • **زاری زار:** به خواری، به ذلت • **همت:** قصد، اراده و عزم قوی • **قلیل:** اندک • **مُقام:** جای ایستادن، مکان، مرتبه • **بوم:** جغد (بوف) • **سودایی:** شیفته، عاشق • **وصلت:** پیوند • **دل‌بستن:** علاقه‌مند شدن • **مجاز:** غیر حقیقی • **فراز:** ارتفاع، اوج، بالا، بلندی

گنج حکمت – کلان تر و اولی تر

- **مصاحبت:** همنشینی، هم صحبت داشتن
- **زاد:** توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند (سن)
- **گرده:** قرص نان، نوعی نان
- **مخاصمت:** دشمنی، خصومت
- **اولی تر:** شایسته تر (با آن که «اولی» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند)
- **فرا داشتن:** برسر دست گرفتن، بلند کردن، نگه داشتن
- **دعوی:** ادعا، ادعای خواستن یا داشتن چیزی
- **افسرده:** منجمد، سرمازده
- **تفرید:** فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛ کناره گرفتن

کنایه‌های مهم درس

- شیرمرد (افراد شجاع) • زبان به پوزش گشودند (عذرخواهی کردند، بهانه آوردند) • دل‌باخته گشتن (عاشق شدن) • یک‌سو نهادن (کنار گذاشتن – از خود دور کردن) • از پا درآمدن / جان سپردن (مردن) • چشم گشودن (دقت کردن)

درس شانزدهم

کباب غاز

- ترفیع: ارتقا یافتن، رتبه گرفتن
- هم‌قطار: هریک از دو یا چند نفر که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند
- کیف و مانند آن‌ها به کار می‌رود.
- بذله: شوخی، لطیفه
- لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک
- ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.
- متکلم وحده: آن‌که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید.
- خرت‌وپرت: مجموعه‌ای از اشیا، وسایل و خرده‌ریزهای کم‌ارزش
- مجلس آرا: آن‌که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن شود؛ بزم‌آرا
- آزرگار: زمانی دراز، به‌طور مداوم، تمام و کامل
- عاریه: آن‌چه از کسی برای رفع حاجتی بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس‌دهند.
- حضار: آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛ حاضران
- کباده: وسیله‌ای کمانی در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدد قرار دارد.
- شکوم: شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن
- کبادۀ چیزی را کشیدن: ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن
- معهود: عهد شده، شناخته شده، معمول
- محظوظ: بهره‌ور
- اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز
- جبّه: پیشانی
- مخلفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می‌شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.
- سرسرا: محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آن‌جا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند.
- شش دانگ: به‌طور کامل، تمام
- دیلاق: آدم قد دراز
- تصدیق: تایید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری
- شرفیاب شدن: آمدن به نزد شخصی محترم و عالی‌قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن
- خرخره: گلو، حلقوم
- شخیص: بزرگ و ارجمند
- ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به‌ثمر رسیدن
- کلک: آتشدانی از فلز یا سفال
- جُل: پوشش به معنای مطلق
- بدقواره: آن‌که یا آن‌چه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب
- کلک کسی یا چیزی را کندن: نابود کردن کسی یا چیزی

- **صله ارحام:** به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن
- **تک و پوز:** دک و پوز، به طنز، ظاهر شخص به‌ویژه سروصورت
- **بحبوحه:** میان، وسط
- **اطوار:** رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار (اطوار: جمع «طور» به معنی: روش‌ها)
- **شیء عجاب:** اشاره به آیه «ان هذا لشیء عجاب» (سوره ص آیه ۵)
- **هویدا:** روشن، آشکار
- **معمولا** برای اشاره به امری شگفت به‌کار می‌رود.
- **خمره:** ظرفی به خم و کوچک‌تر از آن
- **وخامت:** خطرناک بودن، بدفرجامی
- **تصنعی:** ساختگی
- **استشاره:** رای‌زنی، مشورت، نظرخواهی
- **خوش‌مشربی:** خوش مشرب بودن؛ خوش معاشرتی
- **خوش صحبتی**
- **حلقوم:** حلق و گلو
- **انضمام:** ضمیمه کردن
- **استیصال:** ناچاری، درماندگی
- **به انضمام:** به ضمیمه، به همراه
- **پرت و پلا:** بیهوده، بی‌معنی (به‌این نوع ترکیب‌ها که در آن‌ها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی است و برای تاکید لفظ اول می‌آید «مرکب اتباعی» یا «اتباع» می‌گویند.)
- **خرخره:** گلو، حلقوم
- **مایحتوی:** آن چه درون چیزی است.
- **شبان:** چوپان
- **نامعقول:** آن چه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل
- **معوج:** کج
- **کاهدان:** انبارگاه
- **دوری:** بشقاب گرد بزرگ معمولا با لبه کوتاه
- **امتناع:** خودداری، سرباز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی
- **جیر:** نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس، کفش
- **عزت:** عزیز شدن، گرامی شدن؛ ارجمند شدن (متضاد: ذلت)
- **درست جلوشان درآیی** (کنایه): در این درس «درست از آن‌ها پذیرایی کنی»
- **مالیه:** پول و وجه نقد، دارایی
- **وعده بگیر:** دعوت کن
- **نقدا:** فعلا
- **خطبکش** (کنایه): به حساب نیاور، نادیده بگیر
- **سماق مکیدن** (کنایه): انتظار بیهوده برای چیزی کشیدن و سرانجام از آن محروم ماندن
- **پایی می‌افتد** (کنایه): اتفاق خوب غیرمنتظره‌ای می‌افتد
- **شکم را صابون زدن** (کنایه): خود را آماده خوردن غذایی کردن مخصوصا در مهمانی. به‌خود وعده دادن
- **اوقات تلخ** (حس‌آمیزی): اندوهناکی، گرفتاری
- **پخمه:** ساده و بی‌دست و پا، ناتوان (چلمن)
- **دخل داشتن:** ربط داشتن، دخالت داشتن
- **هفت قرآن به میان:** برای پرهیز از بدی یا دورشدن از مصیبت، این جمله به‌صورت دعا به‌کار می‌رود
- **لهذا:** به‌این سبب، بنابراین
- **سربه‌مهر:** در این جا «دست‌نخورده»؛ مهر و موم شده
- **دردم:** بی‌درنگ، همان‌دم، درزمان، فوراً
- **ملتفت:** متوجه (هم‌خانواده: التفت)
- **چندمرده حلاج بودن** (کنایه): انجام‌دادن کاری که در حد توانایی چند مرد باشد، توانایی
- **حلاج:** پنبه‌زن
- **از زیر سنگ چیزی را پیدا کردن** (کنایه): باهر سختی و درهر صورتی چیزی را یافتن یا کاری را انجام دادن
- **مبلغی:** مقداری
- **وجنات:** رخسار

مفرد: وجنه) • دست به دامن کسی شدن (کنایه): از کسی کمک خواستن، به کسی پناه آوردن • استدعا: خواهش، درخواست • عاجزانه: از روی عجز و ناتوانی • دلی از عزا در آوردن (کنایه): پس از گرسنگی، غذایی لذیذ و کافی خوردن • وبال: عذاب، شدت و سختی • خرامان: با ناز و تکبر راه رفتن، با ناز و عشوهِ راه رفتن • متانت: وقار، بزرگواری (هم‌خانواده: موقر) • مسرور: شاد و خوشحال • نوک جمع را چیدن (کنایه): جمع را وادار به سکوت کردن، به دیگران اجازه سخن ندادن • تخلص: در این‌جا منظور «نام با لقب شاعر» است. (رهایی، خلاص شدن) • زواید: چیزهای زائد و غیراصلی (مفرد: زاید) • متروک: رهاشده، باطل شده، فراموش شده • اثنا: میان، خلال • دامن از دست رفتن (کنایه): اختیار خود را از دست دادن • تظاهرات: نمایش‌ها (کل مفرد: تظاهر) • برغان: نام روستایی است که آلوی آن مشهور است • هولناک: ترسناک، خوفناک، رعب‌انگیز، مخوف • از تک و تا انداختن (کنایه): اقرارکردن به ضعف و ناتوانی • دل به دریا زدن (کنایه): بدون هراس به کاری م پرداختن • پنج انگشت دعاگو: پنج انگشت به صورت کشیده و صاف

ارمیا

- علامه: آن‌که درباره رشته‌ای از معارف بشری، دانش و آگاهی بسیار دارد.
- کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه‌خودکار، دارای دستگاه نشانه‌روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه‌ساز روسی
- تیربار: سلاح خودکار آتشین، سنگین‌تر و بزرگ‌تر از مسلسل دستی که به وسیله نوار فشنگ تغذیه می‌شود؛ مسلسل سنگین
- کنده: تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم
- سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛
- برجک: سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.
- سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش‌آمدن.

- وما رمیت اذ رمیت و لکن ... رمی: این شما نبودید که (تیر را) پرتاب کردید؛ بلکه خداوند (تیر را) پرتاب کرد • مرتعش: لرزان
- ارکان: مجموع عناصر اربعه (آب، خاک، باد و آتش) • کوتاه دیدگی: کوتاه‌نظری، کوتاه بینی • بنان: سرانگشت، انگشت (جمع: بنانات)

- درست جلوشان در آیی (خوب خودت را نشان بدهی) • وعده بگیر (دعوت کن) • خط‌بکش (حذف کن) • هم‌قطار (همکار) • سماق مکیدن (منتظر ماندن) • پای می‌افتد (چنین اتفاق می‌افتد) • شکم را صابون زدن (دل خوش بودن) • آسمان جل (بی چیز) • بی دست و پا (شلخته) • بدقواره (زشت) • از سر ما بکن (از من دور کن) • ماشاءالله هفت قرآن به میان (از من دور) • سر به مهر (کامل) • دست و پا کردن (تهیه کردن) • کشف آمریکا و شکستن گردن رستم (کار محال) • چندمردم حلاج بودن (چقدر توانایی داری) • قید چیزی را زدن (دل کندن) • پس خواندن (لغو کردن) • پرت و پلا (حرف بیهوده) • شیوه‌ای سوار کردن (روشی به کار بردن) • نشخوار کردن (بررسی کردن) • سرسری (ساده) • سردماغ آمدن (سرحال شدن) • جویده و جویده (بریده بریده) • دستم به دامانتان (از شما کمک می‌خواهم) • دلی از عزا درآورن (سیر غذا خوردن) • نوک جمع را چیدن (همه را وادار به سکوت کردن) • کبادۀ شعر و ادب کشیدن (ادعای شعر و ادب داشتن) • شستش خبردار شده بود (از موضوع آگاه شده بود) • شش دانگ (کامل) • مست کردن (از خود بی خود شدن) • دامن از دست رفتن (اختیار خود را از دست دادن) • یکدم را خوش نخواندن (رفتار نادرست) • ماسیدن (موثر افتادن) • کشیده آب‌نکشیده (سیلی محکم) • گل‌انداخته (سرخ شده) • پشت دست را داغ کردن (توبه کردن) • گل کاشتی (آفرین) • دود هنوز هم از کنده بلند می‌شود (باتجربگی افراد سالخورده) • ما را گرفتید (ما را مسخره کردید) • یک‌دفعه زدی کانال دو (بحث را عوض کردی)
-

درس هفدهم

خندهٔ تو

- آخته: بیرون کشیده، برکشیده
- دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست آید.
- غایی: منسوب به غایت، نهایی
- ذی حیات: دارای حیات، زنده، جاندار

گنج حکمت: مسافر

- سرحد: مرز، کرانه
 - دیلمان: مکان دیلم‌ها، مکان زندگی مردم دیلم
 - خونین دل (کنایه): دارای رنج و اندوه بسیار
 - جور: بیداد، جفا، ستم، ظلم
 - تبسم: لبخند
 - افلاک: آسمان‌ها (مفرد: فلک)
 - اکتفا: کفایت کردن، بس دانستن
-

عشق جاودانی / روان خوانی: آخرین درس

- مخیله: خیال، قوه تخیل، ذهن
- سجایا: خواها و عادت‌ها (مفرد: سجیه)
- صحیفه: کتاب
- اهتمام ورزیدن در کاری: همت‌گماشتن به انجام‌دادن آن
- عتاب: سرزنش، ملامت، تندى
- پیشه: زمینی که در آن به‌طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت روییده باشد.
- اعلان: آشکار کردن چیزی و باخبر ساختن مردم از آن
- تسکین: آرامش، آرام کردن
- آبهت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می‌شود.
- جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.
- بنگارد: بیندار، گمان‌کند، خیال‌کند (مصدر: انگاشتن) • تلاوت کردن: خواندن، قرائت کردن • علی‌الخصوص: به‌خصوص، خصوصا، به‌ویژه • بگذارم: رها کنم • ملال انگیز: آنچه موجب ضحرت و آزرده‌گی خاطر شود • سرخویش گرفتن: به راه خود ادامه دادن • غلغله: هیاهو، غوغا • چشم می‌داشتم: انتظار داشتم • رعب‌انگیز: ترسناک • دل به دریا زدن (کنایه): تصمیم گرفتن و بدون ترس به کاری وارد شدن • ژنده: کهنه، پاره • ضمیر: درون، دل، باطن انسان • مستغرق: غرق‌شونده، با تمام توان خود کاری را انجام دادن • درماندن: ناتوان شدن، بیچاره شدن، عاجز شدن (فروماندن) • وا می‌گذاریم: موکول می‌کنیم، حواله می‌کنیم • رخصت: اجازه • مغلوب: شکست خورده (هم‌خانواده: غالب: چیره، پیروز) • مقهور: شکست‌خورده، مغلوب • تحریر: نگارش، نوشتن • اهتزاز: جنبیدن، لرزش • ترنم: نغمه، آواز نیکو، سرود • ستبر: ضخیم • اثنا: میان (در این اثنا: در این میان) • مهابت: ترس، خشم، بزرگی (در این جا به معنی «بزرگی» برداشت می‌شود).

کنایه‌های مهم درس

- برای کسی خواب دیدن (نقشه آزار و نابودی کسی را کشیدن) • دل به دریا زدن (تصمیم گرفتن و بدون ترس به کاری وارد شدن) • شکستن صدا در گلو (قادر به سخن گفتن نبودن) • رنگ‌پریده (کسی که ترسیده)

درس نیایش

- افسرده: بی بهره از معنویت، بی ذوق و حال
- جبین: پیشانی
- روایی: ارزش، اعتبار

- کرامت کردن: سخاوت، بخشندگی • پرتو: روشنایی، نور • گنجینه: خزانه، جای نگهداری زر و سیم

کنایه‌های مهم درس :

- دل افسرده بودن (عاشق نبودن) • پیچ در پیچ (دشوار بودن)